

好成为  
彼此的  
宿敌



# Where is our agreement to be each other's arch-rivals?

توافق ما برای اینکه رقیب اصلی یکدیگر باشیم کجاست؟

مترجم : Halena

سایت : Myanime.ir

چنل تلگرام : @myanimes

چپتر دوم : خیلی سخته که لاین هارو یادت بیاد!

سویانگ با شنیدن این درخواست یخ زد.

متوجهش شد؟

معاون فرقه یادآور شد : "ارباب جوان، یکم قبل عجله داشتی و حرکات زیادی انجام دادی".

منطقی بود.

اگرچه این دنیا تخیلی بود، اما در نهایت برپایه هنرهای رزمی تنظیم شده بود. رزمی کاران در این دنیا مشتاق و هوشیار بودند. و شخص پای درخت، قهرمان شگفت انگیز داستان، گو فیدی بود.

چند لحظه قبل، بی احتیاطی کرد بلند شد و شاخه ای را گرفت، پس جای تعجب نداشت که گو فیدی متوجهش شده بود.

به همین ترتیب، طرح فیلمنامه حتی آشفته تر شده بود.

حالا سوال این بود که باید خودش را نشان میداد یا نه؟

سو یانگ چیزی برای جویدن نداشت و فقط میتوانست ناخن هایش را بجود. فکر کرد : "این صحنه که خیلی فیلمنامه رو از خطش منحرف نمیکنه ،  
میکنه؟"

در فیلمنامه، به عنوان استاد جوان فرقه شیطانی، و یک دشمن، با قهرمان داستان گو فیدی برای بلیط رسمی ورود خانه جید- زنگ یشم- روبه رو میشود. او با خدمتکار فرقه شیطانی همکاری میکند تا گو فیدی را به ناامیدی بکشاند. با این حال، به دلیل "روال معروف فیلمنامه ای"، او حرف های بیهوده زیادی زد و با کش دادن زمان به گو فیدی کمک کرد تا با موفقیت نجات پیدا کند.

در حال حاضر، او قهرمان داستان را مجبور به یک موقعیت ناامید کننده نکرده بود، اما موقعیتش می توانست بدتر باشد.

شاید... وقتی که پایین می رفت و یکی دو جمله از لاین ها را می خواند، خواهر کوچک گو فیدی با نیروی کمکی برای نجات او می آمدند. طبق فیلمنامه، بزودی با ورودی باشکوه ظاهر میشد.

هیچ حرکتی در درخت وجود نداشت، اما گو فیدی حالت هوشیار خود را رها نکرده بود.

مرد جوان قبضه شمشیرش را کمی فشرد، به تنه درخت تکیه داد تا صاف بایستد و حالت متینی به خود گرفت.

سو یانگ طاقت نگاه کردن به گو فیدی که سعی میکرد قوی بماند را نداشت.

با قلبی متزلزل تصمیم گرفت از پیشخدمت پشت سرش بپرسد: "به هر حال که ما لو رفتیم، جز پایین رفتن و خوندن لاین ها هم کاری نمیتونیم بکنیم؟ پس نباید مشکلی توی پایین رفتن ونشون دادن خودم باشه، درسته؟"

پیشخدمت کلمات عجیب و غریبی که اربابش از پنج روز پیش استفاده میکرد را نادیده گرفت و با احترام گفت: "هرکاری که ارباب جوان را خوشحال بکند." سویانگ بعد از دریافت پاسخ مثبت، احساس آرامش کرد.

از روی عادت دستهایش را بالا برد و موهایش را لمس کرد - عادت که او برای چک کردن این موضوع که موهای ظریف و مشکی اش کلاه گیس نیستند - و بعد انرژی درونی اش را جمع کرد و از شاخه بلند پرید. نقشه او این بود که:

از مهارت حرکت نور، گام های محبوب گل، مهارت برجسته فرقه گل شیطانی استفاده میکرد و روبه روی او و بسیار نزدیک به گو فیدی فرود می آمد. وقتی کودک احمق او را در لباس فرقه می دید، مات و مبهوت می شد و او سعی می کرد تا هاله شیطانی استاد جوان را نشان دهد و شروع به گفتن تمام خطهای فیلمنامه می کرد.

علاوه بر این، برای جلب علاقه گو فیدی نوجوان به خود، باید به طور استثنایی بازی می کرد و مهارت های بازیگریش را تا حد زیادی افزایش می داد تا عمیق ترین تأثیر را بر نوجوان بگذارد!

نقشه سو یانگ در ذهنش بی عیب و نقص بود، اما چیزی که در نظر نگرفت این بود که هنوز کاملاً به انرژی درونی و هنرهای رزمی این بدن تسلط نداشت. به محض اینکه پرید، دیدش تار شد.



موقع پریدن، قدرت زیادی به کار برد و خیلی جلو رفت.

وقتیکه دید قرار است با گو فیدیان که زیر درخت ایستاده بود برخورد کند، فوراً از تکنیک گام های محبوب گل استفاده کرد تا بدنش را کنترل کند و از سرعتش بکاهد. سپس با کف دستش تنه درخت کنار گوش گوفیدی گرفت تا خودش را نگه دارد...

به طور اتفاقی ضربه محکمی به تنه درخت زد .

سو یانگ: "..."

لعنت، خیلی بد فرود آمده بود.

لحظه ای آن دو، و حتی معاون فرقه هم که هنوز در درخت مخفی شده بود، خشکشان زد.

سو یانگ که به تنه درخت تکیه داده بود، در وضعیت ناجور و شرم آوری قرار داشت، نمی دانست که اول لاین ها را بخواند یا اول از این وضعیت عجیب خلاص شود. با توجه به شخصیت منحرف استاد جوان، نباید وقتی که کسی در آغوش او بود، عقب می کشید. با این حال، در فیلمنامه چیزی در مورد بغل کردن قهرمان داستان نبود و او جرات بداهه گویی نداشت.

اما گفتن خطوط فیلمنامه در این موقعیت، عجیب نبود؟

درحالیکه افکارش به سرعت در حال حرکت بودند و قبل از اینکه راه حلی پیدا کند، دید مرد جوانی که در آغوشش بود دوباره یک سرفه خونی کرد.

گو فیدی به سو یانگ نگاه کرد و مردمک هایش کمی گشاد شدند. لب هایش وقتیکه با صدای آهسته زمزمه می کرد می لرزید، "گام های محبوب گل..."

همه مردم جیانگهو می دانستند که مهارت شماره یک حرکت نور، گام های محبوب گل، برای فرقه شیطانیت. این بهترین تکنیک مخفی فرقه بود که هرگز به کسی جز شاگردان درونی و مستقیم، آموزش داده نمی شد.

گو فیدی این تکنیک را شناخت و دوباره به صورت سو یانگ نگاه کرد. لحظه ای به چشمش خیره شد و در نهایت لبخند تلخی زد. "... این تو هستی."

در جیانگهو شایعاتی وجود داشت مبنی بر اینکه استاد جوان فرقه شیطانی علاوه بر شرور بودن، بسیار جذاب است. چشمهای رو به بالا و خال کوچک قرمزی داشت که گویی قطره کوچک خونی بود که از یک کشتار پاشیده شده بود.

همچنین شایعاتی نیز وجود داشت که می گفت ارباب جوان فرقه شیطانی خلق و خوی عجیب و شخصیتی غیرقابل پیشبینی دارد.

با اینکه مرد جوان هنوز بیست ساله نبود اما تکنیک "تدفین شش گل شب" را به دست آورده بود تا انرژی درونی خود را تقویت کند. او میتوانست تکنیک "جداسازی لوتوس" را با شمشیر نازک و شلاق مانند خود بسیار ماهرانه اجرا کند، بطوری که حریفانش از ترس به لرزه بیافتند.

همچنین گفته میشود که جوان تازه کار هنرهای رزمی و تنها پسر رئیس اتحاد، گو فیدی، می تواند با استاد جوان فرقه شیطان رقابت کند.

اما زمانی این فرض درست است که هر دو در بهترین وضعیت فیزیکی خود باشند.

حالا گو فیدی که بشدت مجروح شده بود در مقابل سو یانگ قرار گرفته است که منتظر خسته شدن دشمنش بود. می ترسید که حتی نتواند حرکتی کند و در جا کشته شود.

گو فیدی سو یانگ را شناخت. نگاهش تیره و سرسخت شد. چشمانش را کمی ریز کرد و تلاش کرد تلخی و ناامیدی چشمانش را پنهان کند.

با این حال، سو یانگ که بسیار نزدیک به او ایستاده بود و به خوبی متوجه شد که مرد جوانی که در آغوشش بود، از مقاومت دست کشیده و در چشمانش نگاه "پذیرش سرنوشت" وجود داشت.

واکنش گو فیدی برای سو یانگ کاملاً غیرمنتظره بود.

گو فیدی در فیلمنامه بسیار کله شق بود و در بهشت و زمین از هیچ چیز نمی ترسید. مهم نیست که با چه وضعیت ناامید کننده ای روبرو میشد، میتوانست شجاعانه با آن روبه رو شود. حتی اگر فقط یک نفس آخر برای مبارزه داشت، هرگز چنین نگاه..... شکننده ای را از خود نشان نمی داد.

در این لحظه، سو یانگ احساس کرد که گو فیدی که اینجا ایستاده است بیشتر شبیه یک پسر ۱۶ ساله از گوشت و خون است تا گو فیدی فیلمنامه.

اگرچه او سرشار از نشاط و روحیه است، اما در مواجهه با دشمنی که نمی توان در برابر آن ایستادگی کرد، می ترسد و مستأصل می شود.



سو یانگ به گو فیدی نگاه کرد و با بازیگوشی به شانه او زد و گفت: "نترس، برادر کوچولو. دنبالم بیا، من مراقبتم!"

سو یانگ که متوجه شد این ایده قطعا وجهه استاد جوان را از بین میبرد، ناگهان به خود لرزید و با خود فکر کرد: "نه، بس کن! نمیتونم احساساتم رو وارد این قضیه بکنم و برای جلوگیری از هر گونه مشکلی، باید به سرعت این سطرها را بخوانم."

پس آرام گرفت، باید هاله شوم استاد جوان را نشان میداد. چشمانش را باریک کرد، گوشه لبش را بالا برد و رو به گو فیدی پوزخند زد.

"آه، این همون ستاره رزمی کار افسانه ای "قهرمان جوان صالح" نیست؟ من انتظار نداشتم کسی که آرزوهای کل فرقه های راستین رو یدک میکشه، به میراث این ساختمان کوچک یشم هم علاقه مند باشه؟"

به محض اینکه صحبتش تمام شد، ناگهان احساس کرد که چیزی اشتباه است - این خط را باید زمانی که برای اولین بار گو فیدی را در جنگل انبوه دید می گفت.

بعد از گفتن این حرف، آن دو مجبور شدند برای یک زنگ یشم بجنگند. حین جنگیدن باید یکسری مزخرفات را زیر لب میگفت، به گو فیدی آسیب جدی میزد و بعد او در سراسر جنگل تعقیب میکرد... در کنار آن، هنوز هم خط های زیادی برای آزار دادن و مسخره کردن گو فیدی داشت.

اما حالا که گو فیدی به شدت آسیب دیده و نمی تواند کاری با او انجام دهد، چگونه می تواند با این جمله شروع کند؟ او باید مستقیماً از صحنه ای شروع کند که گو فیدی را به گوشه رینگ بکشاند! زبانش را گاز گرفت، "اشتباه کردم".

سو یانگ پلکی زد، یک سری گفتگوی طولانی بین آن دو را رد کرد و به چند صحنه بعدی رفت.

"چی؟ این ... انرژی تو تمام شده است؟"

سویانگ این خط را تمام کرد و گفت: "آخیش، بخیر گذشت!"

متن اصلی فیلمنامه این بود "دیگه انرژی برای فرار نداری؟"، اما طرح تعقیب و گریز در حال حاضر حذف شده بود و طبیعتاً خطوط نیز تغییر پیدا می کنند. با دیدن اینکه گو فیدی به مکث عجیبش واکنشی نشان نداد، خیالش راحت شد و شروع به خواندن سطرهای بعدی کرد: "هنوزم میخوام ادامه بدم..." میخوام چندتا حرکت رو با تو انجام بدم.

...وایسا، نیمه دوم این خط درست نیست! او اصلاً با گو فی نجنگیرد، پس چیزی برای ادامه دادن نداشت؟

پس با عجله سعی کرد تا جمله ای اضافه کند، "...می خواهم که بازم چهره فوق العاده تو ببینم".

بالاخره به فیلمنامه برگشت و شخصیت شیطانی استاد جوان از بین رفت.

سویانگ انعطاف پذیری خودش را برای سازگاری با شرایط تحسین کرد.

اما وقتی کمی به آن فکر کرد، احساس کرد که هنوز هم کمی ناجور است.

— چی؟ انرژی ات تمام شده؟ نمی توانم بهش فکر نکنم، می خواهم دوباره

حالت فوق العاده شما را ببینم!

گو فیدی به شدت نگاهش را بالا برد تا به سویانگ نگاه کند، با نگاهش خنجر

پرت میکرد و عصبانیت در تمام صورتش دیده میشد.

"تو... اگر می خواهی منو بکش، چرا بهم توهین می کنی!" او با دندان قروچه

گفت.

سویانگ: "..."

خوب، او می دانست که مشکل کار کجاست.

تعجبی نداشت که گو فیدی بخاطر اشتباه خواندن خطوط آنقدر عصبانی بود.

سویانگ برای مدتی کلمات را گم کرد و با خود فکر کرد: "صحنه کاملاً عوض

شد؟ گرچه گو فیدی به خاطر او گمراه شد و خطوط خودش را اشتباهی گفت،

اما با هم درگیر شدن، به طور کلی ... به نظر نمی رسد که زیاد تغییر کرده

باشد؟"

پس تصمیم گرفته که طبق فیلمنامه خودش به صحبت کردن ادامه دهد.

"در واقع، نیازی نیست که این کار بیهوده و مشکل رو انجام بدی". سویانگ لبخندی زد و گفت: "هر بار که برج جید دروازه اش را باز میکنه، شصت و شش زنگ یشم در سراسر کوه میوژو پراکنده میشن. اگرچه فقط کسانی که باموفقیت و با زنگ یشم به دروازه برسن می توانن توی ارزیابی رسمی شرکت کنن. پس زنگ یشمت را بده به من و زنگ یکی دیگه رو بگیر. آدمای زیادی توی این جنگل هستن که میتونی با دو حرکت اونهارو شکست بدی، محافظت ازش ارزششو نداره..."

"تو فقط ... زنگ یشمو میخوای؟"

قبل از اینکه صحبت های سویانگ تمام شود، گو فیدی حرف او را قطع کرد. گو فیدی به وضوح از نفس افتاده بود، اما همچنان خودش را ننگه می داشت و نمی خواست که بیفتد. با چهره ی خون آلود به بالا نگاه کرد، با سرسختی سویانگ را بررسی کرد و پرسید: "فقط ... زنگ؟"

سویانگ دوباره پلک زد.

چی شد؟

احیاناً نباید گو فیدی اینطور جواب میداد که: "حتی اگر اینجا دفن هم بشم، زنگ یشم را به شیاطین نمی دم؟"

اوی! داداش کوچولو، فقط چون قهرمان داستانی، خطوط را عوض نکن!

نویسنده حرفی برای گفتن دارد:

سو یانگ: اگه اینجوری بازی کنی ، من نمیتونم ادامه بدم!

لطفا برای حمایت از ما این ترجمه را کپی نکنید و فقط از سایت Myanime  
کارها رو دنبال کنید.